

چاپ دوم

نمایشنامه

پیتانیکه درمیران جنگ

برای کودکان و اجرا در مدرسه

منوچهر اکبرلو

تصویرگر

سپیده کاظمی



صحنه ۱

ژنرال و پسرش موری و سربازانش (مورچه‌های سیاه) وارد می‌شوند.
جز ژنرال و موری، همه مورچه‌های سیاه خسته و نالان هستند.

ژنرال خسته نباشید سربازان من!

مورچه ۱ آه!

مورچه ۲ (زیر لب) دلش خوش است!

مورچه ۳ (زیر لب) وای مردم!

مورچه ۴ دیگه ندارم!

مورچه ارشد زنده‌باد ژنرال!

ژنرال ممنونم سربازان من. شجاع باشید. شما

خوب جنگیدید. مورچه‌های قرمز مزاحم

باید یاد گرفته باشند که نباید به تپه‌های

ما تجاوز کنند.

موری پدر! فکر نمی‌کنید حالا وقتشه جنگ رو

متوقف بکنیم و به فکر صلح باشیم؟

ژنرال چی گفتم پسر من؟



موری به نگاهی به سربازای درب و داغوتون بندازیدا!
(ناله‌های مورچه‌ها اوج می‌گیرد.)

ژنرال جنگ رو متوقف کنم؟ پسرما! اینو آزت نشنیده می‌گیرم.
فکر می‌کنی این مورچه‌های قرمز متوقف می‌شن؟ هرگز! اونا تا
آخرین نفر می‌جنگن. خُب ما هم باید همین کارو بکنیم پسرما!
موری من اینو نمی‌فهمم.

ژنرال پسرما، تو برای فهمیدن این مسئله خیلی جوونی. ببین.
مورچه‌های قرمز دشمن ما هستن. اونا همیشه بودن و خواهند بود.

موری اما چرا؟
ژنرال چرا... چرا... چرا! همیشه همین طور بوده. جنگ تنها راهیه که
باعث می‌شه اونا غذا برای خوردن داشته باشن.

موری باید همیشه همین طور باشه؟
ژنرال بشه دیگه. این سؤالی احمقانه رو تموم کن.

موری ولی...
(پیک وارد می‌شود.)

پیک ژنرال!

ژنرال بگوا!

پیک یک پیغام قربان!

ژنرال چیه سرباز؟

پیک بالای تبه.

ژنرال بالای تبه چه خبره؟ مورچه‌های قرمز؟

پیک نه قربان.

ژنرال

زود باش، زود باش.

پیک

آدما اومدن توی دشت و جشن گرفتن.

ژنرال

خوراکی خوراکی!

پیک

عرض کردم که... یه پیک‌نیک حسابی.

ژنرال

منظورت اینه که...؟

پیک

بله، بله. حالا پیک‌نیک تموم شده و...

ژنرال

کلی خوراکی روی زمین مونده.

پیک

درسته قربان.

مورچه ۱

سوسیس؟

پیک

سوسیس!

مورچه ۲

ذرت؟

پیک

ذرت!

مورچه ۳

هویج چطور؟

پیک

کلی هویج و کاهو.

مورچه ۴

با سس...

پیک

همین طوره.

مورچه ارشد

(به مورچه‌ها) بسّه دیگه!

ژنرال

ساکت! اول باید مطمئن بشیم که آدما رفتن.

مورچه ارشد

شاید هم یه تله باشه. از طرف مورچه‌های قرمز!

مورچه‌ها

اوه!

پیک

بررسی کردیم. مورچه قرمزها هم از این پیک‌نیک خبردار شدن.

مورچه ارشد

گفتم که، این یه تله است.

موری

مگه اینکه مورچه قرمزها با آدما دست به یکی کرده باشن.

(همه مورچه‌ها خنده‌شان می‌گیرد. به مورچه ارشد بر خورده است.)

ژنرال

ما باید سریع دست به کار بشیم. اگه مورچه قرمزها اونجا

رو زودتر فتح کنن، چیزی برای ما باقی نمی‌ذارن. (به پیک)

آفرین سرباز. برو و چیزی بخور.

موری

پدرا! چیزی برای خوردن باقی نمانده.

ژنرال

موری!

موری

بله پدرا!

ژنرال

بیا جلو بسرم. حالا وقتشه که لیاقتتو نشون بدی. نشون بدی

که بسر یه ژنرالی.

موری

منظورتون چیه پدرا؟

ژنرال

می‌بینی که وضعمون چطوره. ما باید بریم سراغ غذاهای

پیک‌نیک آدما؛ اما قبل از اون ما باید بفهمیم که نقشه جنگی

مورچه‌های قرمز چیه.

موری

من تموم سعی‌ام رو می‌کنم پدرا.

ژنرال

مطمئنم بسرم. (به مورچه ارشد) شیپور عقب‌نشینی!

(جز موری، همه خارج می‌شوند.)

موری

حُب حالا باید چیکار کنم؟ من می‌خوام کاری رو بکنم که پدر





همین طور به هیکت.
فکر می کردم بی عرضه باشی.
من دارم سعی می کنم تو رو نجات بدم، اون وقت تو... پدرم
درباره مورچه‌های قرمز درست می گفت. اصلاً به من چه؟
(می خواهد برود.)
آفرین بچه خوب. (جلو مورک را می گیرد.)
کمک!
نشندم.
کمک! این قدر لجباز نباش.
خداحافظ!
مورچه سیاه ترسو!
به من گفتی ترسو؟
فکر کنم با تو بود. مگه به غیر از تو مورچه
سیاه دیگه‌ای هم اینجا هست؟
ولش کن عنکبوت زشت.
با من بودی؟
مگه غیر از تو عنکبوت دیگه‌ای هم اینجا هست؟
اینو خوب اومدی!
من فقط وقتی اینجا رو ترک می کنم که این مورچه قرمز رو
خورده باشم.

عنکبوت

مورک

موری

عنکبوت

مورک

موری

مورک

موری

مورک

موری

عنکبوت

مورک

موری

عنکبوت

موری

مورک

عنکبوت

خواسته؛ اما من نمی دونم چی درسته. من از این جنگ بدم
می آد... پیک نیک! شاید پیک نیک راه چاره باشه. هیچ کس از
پیک نیک بدش نمی آد.

صدای مورک کمک! کمک!

موری مثل اینکه کسی کمک می خواد.

(مورک - یک مورچه قرمز - در حالی که یک عنکبوت او را دنبال می کند
وارد می شود.)

عنکبوت خودت رو خسته نکن.

مورک (به موری) همین طور نیست اونجا. کمکم کن.

موری ولی من به مورچه سیاهم و تو به مورچه قرمز. به دختر مورچه قرمز.

مورک خُب که چی؟

موری پدرم همیشه می گه...

مورک بعداً بیشتر می تونی در این باره سخنرانی کنی. فعلاً...

عنکبوت راست می گه. مزاحم ما نشو. نوبت خودت هم می رسه.

موری چی گفتی؟ حالا که این طور شد، نشونت می دم.

(موری حالت‌های کونگ‌فو به خود می گیرد.)

مورک جداً؟

موری حالا اینو داشته باش. (حرکاتی می کند.)

عنکبوت نه بابا!

مورک به قیافهت نمی خوره.



موری نمی تونی.
عنکبوت نکنه تو می خوای جلو منو بگیری، مورچه فسقلی!
موری تو نمی تونی کسی رو بخوری.
عنکبوت مرسی. خیلی ترسیدم! اما هیچ چیز خوشمزه تر از مورچه فرمز نیست.
مورک وای!
عنکبوت البته مورچه های سیاه هم مزه خوبی دارن. فرقشون مثل فرق انگور سیاهه با انگور قرمز.
موری (فکری به سرش می زند.) من می دونم تو کجا می تونی به عالمه غذای خوشمزه برای خوردن پیدا کنی.
عنکبوت چی؟ راست می گی؟ کلک نباشه.
موری به عالمه غذای خوب بالای این تپه است. بقیه پیک نیک آدماست.
عنکبوت دروغ که نمی گی؟
موری می تونی بری ببینی.



عنکبوت بینم تخم مرغ پخته هم هست؟
موری شرط می بندم همین طوره.
عنکبوت من می میرم برای تخم مرغ پخته. (حرکت می کند. یک لحظه می ماند.) اما اگه کلک زده باشی...
موری اگه دیر بری تخم مرغ ها سرد می شه.
عنکبوت نه نه. من از تخم مرغ پخته سرد شده اصلاً خوشم نمی آد. (می رود.)
مورک رفت.
موری آره، رفت.
 (چند لحظه به سکوت می گذرد.)
مورک بین... من... با توام. هی!
موری من باید برم.
مورک اما من می خواستم ازت تشکر کنم.
موری فراموشش کن.
مورک چرا؟ تو جون منو نجات دادی.
موری ولی من فقط به مورچه سیاه و ترسوام. خودت اینو گفتی.
مورک معذرت می خوام.
موری گفتم که مهم نیست.



مورک
موری
مورک
موری
مورک
موری
مورک
موری
مورک
موری
مورک
موری
مورک
موری

خُب من معذرت خواهی کردم. دیگه چیکار باید بکنم؟
منظوری نداشتیم. آخه من به کار مهم دارم.
اسم من مورک.
منم موری ام.
چرا به من کمک کردی موری؟ من به مورچه قرمز.
من نمی خوام هیچ مورچه ای رو عنکبوت یا
هر موجود دیگه ای بخوره.
حتی اگه قرمز باشه.
چه فرقی می کنه؟... راستی اینجا چیکار می کنی؟
باورت نمی شه اما من... من... من به جاسوسم.
واقعاً؟ خُب منم به جاسوسم. راستشو بخوای من به پدرم قول
دادم بفهمم شما اون طرف چیکار می کنین.
ولی چرا به من اطمینان می کنی؟
تو خودت گفتی به جاسوسی. وقتی هم که به جاسوس بگه من به
جاسوسم. یعنی دوست نداره جاسوس باشه.



صحنه ۲

(ژنرال و موری و مورچه ارشد در یک بخش صحنه. و فرمانده و مورک در

بخش دیگر صحنه.)

ژنرال خوشحالم که برگشتی پسرم. متوجه چیزی شدی؟

موری بله قربان. من سرک کشیدم به ارتش مورچه‌های قرمز و

متوجه نقشه‌شون شدم.

(رو به مورچه ارشد) می‌بینی؟ پسرمه.

ژنرال

مورچه ارشد بسر لایقیه قربان.

ژنرال بگو پسرم.

موری من متوجه شدم نقشه‌شون چیه. اونا می‌خوان همه غذاهای

پیک‌نیک رو با ما تقسیم کنند.

ژنرال چی گفتی؟

موری همین طور راهای زیرزمینی رو.

ژنرال غیرممکنه.

مورچه ارشد درسته غیرممکنه.

ژنرال چرا می‌خوان چنین کار احمقانه‌ای کنن؟ اونا همیشه دشمن ما

بودن و جز جنگ کار دیگه‌ای نکردن.

موری به همین دلیل می‌خوان این کار رو بکنن. می‌خوان کاری بکنن

که تا حالا نکرده باشن.

مورچه ارشد مانباید بذاریم رسم همیشگی

رو به هم بزنین.

موری اونا می‌خوان این افتخار

به اسم خودشون تو

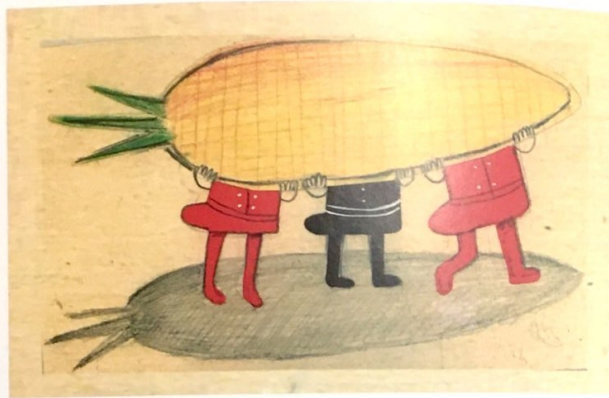
تاریخ مورچه‌ها

نوشته بشه.

ژنرال افتخار؟ اونا از افتخار

چی می‌دونن؟ هان؟





فرمانده درسته. بهشون نشون می‌دیم که ما دست و دل‌بازتریم.
مورک پدر شما نابغه‌اید! ای مورچه‌های سیاه! بهتون نشون می‌دیم کی بهتر تقسیم می‌کنه.
فرمانده سربازان! گوش به فرمان من! عقب‌نشینی می‌کنیم!
 (صدای فریاد خوشحالی سربازان)
ژنرال سربازان! عقب‌نشینی می‌کنیم.
 (صدای فریاد خوشحالی سربازان)
موری پدر!
فرمانده باورتون نشد؟ عقب‌نشینی می‌کنیم!
مورک پدر!

موری ما باید پیش‌دستی کنیم.
مورچه ارشد درسته باید جنگ رو شروع کنیم تا نتونن نقشه‌شونو اجرا کنن.
موری نه. منظورم این بود که چرا این افتخار به اسم ما ثبت نشه.
 اگه ما بجنگیم کار جدیدی نکردیم. تازه ما نمی‌تونیم اونا رو مجبور کنیم که با ما بجنگن.
ژنرال ما باید به اونا نشون بدیم که ما، یعنی مورچه‌های سیاه، بهتر می‌تونیم همه‌چیزو با اونا تقسیم کنیم... سربازان! عقب‌نشینی می‌کنیم.
 (صدای فریاد خوشحالی سربازان. و در بخش دیگر صحنه...)
مورک پدر!
فرمانده دخترم!
مورک من آرایش جنگی جدید مورچه سیاه رو فهمیدم.
فرمانده آفرین بر دخترم. بگو ببینم اون مورچه‌های اسکلتی می‌خوان چیکار کنن؟
مورک اونا می‌خوان غذاهای بیک‌نیک رو با ما تقسیم کنن.
فرمانده چی گفتی؟ تقسیم؟ این غیرممکنه. این به نوع کلک جنگیه.
مورک خُب پس بذارین ما اونا رو با همین کلکشون شکست بدیم. من مطمئنم که مورچه‌های قرمز بهتر می‌تونن از عهده این کار بر بیان.
فرمانده منظورت رو خوب نمی‌فهمم. بهتر بگم. اصلاً متوجه نشدم.
مورک چرا ما اول این کار رو نکنیم؟ هان؟ در این صورت افتخار این کار به نام ما نوشته می‌شه.





فرمانده

نه کمتر.

ژنرال

گفتم بیشتر!

فرمانده

کمتر!

ژنرال

بیشتر!

فرمانده

سربازا! آماده حمله!

ژنرال

مورچه‌های سیاه مسلح بشین!

موری

پدرا!

مورک

پدرا!

ژنرال

خیلی خوب. ما می‌خواهیم دست از جنگ بکشیم و همه چیز و با

هم قسمت کنیم.

فرمانده

نقشه‌مون لو رفته. ما هم می‌خواهیم همین کار رو بکنیم.

ژنرال

ما اول به این فکر رسیدیم.

فرمانده

البته بعد از ما.

ژنرال

اول ما!

فرمانده

اول ما!

ژنرال

اولی، ولی بعد از من.

فرمانده

سربازا...!

ژنرال

سربازا...!

موری

ما داریم چیکار می‌کنیم؟

عنکبوت

من هم می‌خواستم همینو بپرسم. شما اصلاً بهتره اون قدر با هم

بجنگین تا همه‌تون کشته بشین. بعد هم من شما رو به عنوان

دسر. بعد از این تخم‌مرغ می‌خورم.

من دسر تو بشم؟

اگه خیلی ناراحتی تو رو می‌ذارم برای شام.

فکر نکنم بتونی. مورچه‌های قرمز آماده باشین.

مورچه‌های سیاه!

شما انگار شوخی سرتون نمی‌شه.

(عنکبوت را فراری می‌دهند.)

چه جنگ خوبی بود.

درسته. ما پیروز شدیم.

بهترین جنگ تمام عمرم بود.

حالا موقع غذاست.

سربازا چرا منتظرین؟ حمله به غذا!

این فرمانده است که دستور می‌ده. حمله!

شما بفرمایید.

نخیر! اول شما.

غیرممکنه. اول شما.

به زبون خوش می‌گم...

تو انگار زبون خوش حالت نمی‌شه. سربازا...!

(به اطراف نگاه می‌کند. مورچه‌های قرمز و سیاه با یگو و بخند به سراغ غذاها رفته‌اند.)

(به مورک) نقشه‌مون گرفت:

موری

درسته.

مورک

ولی هنوزم می‌گم این پیشنهاد من بود...!

فرمانده

چی می‌گی؟ من اول پیشنهاد کردم...!

ژنرال

(جر و بحث آنها در صدای موسیقی شاد محو می‌شود!)

